

● گفتگو با همسر بنان به مناسبت

ششمین سال خاموشی غلامحسین بنان

# در نوای هیچ مرغی این نواز شهبان بود!

● مرضیه پروهان



به عنوان مقدمه:

نواز یادواره بنان که درآمد، دانستم کار اوست. پشتکار او را می‌شناختم، اینجا و آنجا، در میان هنرمندان، از مهر بنان به او و دلبستگی و وفاداری او به همسرش - بنان - بسیار شنیده بودم. بعدها که کتاب «از نور تا نوا» - درباره بنان - منتشر شد، وسوسه شدم که به دیدارش بروم. اما دیدار او به آسانی میسر نشد و گذشت تا این که سرانجام به همت دوستی، نشان او را یافتم.

بی‌شائبه، مرا پذیرفت. از آن سوی سیم، گرمایی در کلامش بود. سنجیده سخن می‌گفت، بی‌شتاب، بی‌تکلف و صمیمی، روز موعود، به دیدارش رفتم. بر بلندبهای جمال آباد، نزدیک به نشانی که از او داشتم، از پسر بچه‌ای پرسیدم: منزل استاد بنان کجاست؟ و دردل به خود نهیب زدم، با خنده‌ای پنهان، که به حرف آمد و گفت: استاد بنان را نمی‌شناسم، ولی منزل خانم بنان آنجاست! و با دست به سرایی اشاره کرد و بازگوشانه دور شد...

شادمان، زنگ را می‌فشارم و غرقه در یاد و ظنین گرم بنان، از پله‌ها بالا می‌روم. هیچ چیز جز صدای برانعظاف او نمی‌شنوم. گویی همه چیز در هاله‌ای از مه صبحگاهی از نظرها پنهان است. بغضی پنهان گلویم را تنگ می‌فشارد. سرگردان میان احساسی غریبه و

آشنا خود را به بالای پله‌ها می‌رسانم، می‌خواهم همانجا دم در بنشینم و دمی در هوای صدای افسونبار او بگیرم. چه می‌گویم؟ مباد که موسیقی ژرف و پربار سرزمین خود را دامانی مهربان و پناهی ایمن برای غمهای زمانه کنم! و بهانه به دست غرب زدگان حقارت پیشه‌ای دهم که موسیقی ایرانی را صرفاً غم‌انگیز و حزن‌آلود می‌خوانند و بدین گونه، پرده از اندیشه یکسونگر و احساس محدود و یک بعدی خود برمی‌دارند و نشان می‌دهند که از دریای موسیقی ایرانی با تمامی ابعاد و زوایای پنهان و آشکارش، تنها منظره غروب آن را در نظر آورده و تازه در این چشم‌انداز نیز حقارت احساس و ادراک خود را فرافکنده‌اند.

بالای پله‌ها دمی به تأمل می‌مانم، سرمست از آوای بنان، از پنجره به فضای سرسبز اطراف می‌نگرم:

همه عمر بر ندارم سراز این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشست و پیانو «معروفی» است که با شکوه تمام به آوای او پاسخ می‌دهد. صدایش مثل همیشه گرم و دلنشین بود. چیزی در صدایش بود... هرچه بود گرم و صمیمی بود و گویی از اعماق تاریخ برمی‌آمد.

و اکنون پری بنان همسر و همدم مرحوم بنان

معرفی  
استاد غلامحسین بنان در سال ۱۲۹۰ در خانواده‌ای هنرمند و هنرپرور چشم به جهان گشود. از کودکی نغمه‌های دل‌انگیز می‌خواند، و در نوجوانی نزد موسیقیدان خوش آوازی به نام ضیاء‌الذاکرین با موسیقی ملی آشنا شد. سپس برای تکمیل هنر خود از محضر ناصر سیف استفاده کرد و در سال ۱۳۲۰ رسماً خواننده رادیو شد. بیشتر آواز می‌خواند و علاقه‌ای به خواندن آهنگهای ضربی نداشت ولی همین که بعضی از آثار موسیقی را در ارکستر انجمن ملی شنید، به خواندن این قطعات نیز اظهار علاقه کرد و از عهده آنها مانند ردیف خوانی به خوبی برآمد و با استاد بزرگ موسیقی ایران مانند: عارف، موسی معروفی، صبا، روح‌الله خالقی، مرتضی محجوبی و جواد معروفی همکاری کرد... بنان از آغاز در گلهای جاویدان، و سپس در گلهای رنگارنگ و برگ سبز شرکت داشت. استاد غلامحسین بنان در هشتم اسفندماه ۱۳۶۴ چشم از جهان فرو بست. صدا و نام او همیشه زنده است.

را در برابر خود می بینم. با لبخندی مهربان که: خوش آمدید به خانه بنان. و می افزاید: می خواهم تا زنده ام، خانه بنان به روی دوستداران موسیقی گشوده باشد. ظرافت او را در انتخاب نواری که مانند امواج نور فضای خانه را روشن کرده است، می ستایم. همه جا نقش و نشان بنان را می یابم. نخست تندیس بنان را می بینم و کمی آنسو تر یادگارهای خصوصی او را. دفترچه اشعار او، قلم و تقویم و کیف بغلی اش را که در آن تصاویر همسرش پیداست.

و به هرحال، در آن از اسکناس و دلار خبری نیست!

به همت و ابتکار پری بنان، همه چیز بدیع و تازه می نماید و به هرحال، بر خلاف عرف معمول، همه چیز ترو تازه است. قرار ما هم این نیست که از گذشته ها سخن برانیم و به شیوه مرسوم، مدام به پشت سر نگاه کنیم. دست کم این توصیه سهراب سپهری را از یاد نبرده ایم که:

پشت سر یاد نمی آید

پشت سرخستگی تاریخ است!

بیش از همه حضور بنان را احساس می کنیم. صدای او هنوز گرم و شعله وراست و مگر نه آنکه هم در آستانه ورود، به جانمان آتش زد. خود، مرگ چیست؟ او در صدایش زنده است. و در صدایش هزار مرغ خوشخوان نغمه سر می دهند. نواری که به یاد بنان، تهیه و منتشر شد روی ضبط است:

جویبار نغمه می غلغلید، گفתי برحری

آبشار شعر، گل می ریخت، نغز و دلپذیر این رود خروشان و مواج یا بگیریم «جویبار نغمه» هنوز جاری است و مگر نمی شنوید! «مخمل مهتاب» هنوز بر بهندشت خاک خرم ما می تراود و «برنیان ناز آوازش» هنوز نوازشگر و دلریاست.

نغمه را با ساز دل این گونه سازشها نبود در نوای هیچ مرغی این نوازشها نبود

آری، اما آواز او هنوز در شبهای تنهایی، چلچراغی روشن و پرفروغ است و بی تردید هنوز نیز از «شهنواز» او شورها به پا می خیزد و نسیم دلکش آوای او «بوی جوی مولیان» را ارمغان می آورد. گویی او در بس مخملین آوازه های خود پنهان شده است. و اگر خوب گوش کنیم، بی گمان او را همان گونه سبز و خرم (که بود)، خواهیم دید. آری او را با همان لبخند مهربان و نگاه اندیشناک باز خواهیم یافت که با ما از ابدیت عشق سخن می گوید و مگر بارها از زبان شیرین و پر رمز و راز او به طنز نشنیده ایم که بر بال «چکاوک» در «همایونش» می خواند:

سایه ام گر محو گردد پیش خورشید جمالت خواب نوشین سحر گردد به مزگانگت نشینم

ورشوی بیدار و بگشایی زهم پیوند مزگان فتنه کردم، ناز کردم روی چشمانت نشینم بنان خاطره ای جدانشدنی از زندگی هنردوستان ماست و کدام صاحب دل رمز آشنایی را می شناسید که دل به آواز او نسپرده باشد و با شکفتی از توانمندی شگرف او یاد نکند؟ آنچه نیاز که روزی گلی از خاک بنان سرزند، تا از جلوه آن، شوری به عالم افکنده شود. هم اینک نیز او در صدایش، در تاروپود هنری همتانش زنده است....

□ خانم بنان، چند سال با بنان زندگی کردید؟

■ در فروردین ماه سال ۱۳۴۴ با بنان آشنا شدم و در نهم بهمن ماه همان سال، به همسری او که از ازدواج اول خود یک پسر و یک دختر داشت، درآمدم. ما بیست و دو سال و چهار ماه با هم زندگی کردیم تا این که سرانجام دفتر پرافتخار زندگیش در ساعت ۶:۴۵ شب جمعه هشتم اسفند ماه سال ۱۳۶۴، پس از اذان مغرب در بیمارستان ایران مهر، بسته شد.

□ از اولین دیدارتان بگوئید.

■ تعطیلات نوروز بود، رفته بودم شیراز. روز ۱۹ فروردین با او آشنا شدم.

□ می گویند زندگی کردن با هنرمندان مشکل است ■ کسی که با یک هنرمند ازدواج می کند، واقعاً باید ایثارگر باشد. در غیر این صورت، زندگیشان دوامی نخواهد داشت. باید خواسته های خود را تابعی از خواسته های همسرش کند.

بنان بسیار شکننده، لطیف و زود رنج بود، در کنارش هم البته زود پشیمان می شد! واقعاً طاقت این که یک ساعت با کسی قهر بکند، نداشت.

□ در این صورت عوامل همسر یک هنرمند هم باید به خود هنرمند نزدیک باشد.

■ باید این واقعیت را درک کند که با یک هنرمند زندگی می کند؛ و به هرحال او بخشی از وقت و انرژی خود را باید صرف هنرش کند. در غیر این صورت، زندگی آنها عملاً با بن بست روبه رو خواهد شد.

□ شاید به همین خاطر، در بین هنرمندان جداییها بیشتر اتفاق می افتد.

■ همین طور است. مگر آنکه به قول شما عوامل آنها به یکدیگر نزدیک باشد و ظرفیتهای عاطفی و ذهنی همدیگر را درک کنند.

بنان، بدون من یک دقیقه هم جایی نمی رفت. همیشه در کنار هم بودیم. خیلی وقتها افرادی پیش من می آمدند و می گفتند فقط تو می توانی بنان را راضی کنی که امشب چیزی برای ما بخواند. او اخلاق خاصی داشت، گاهی وقتها سرچ می افتاد، یا این که سرحال هم بود، ولی می گفت نمی خوانم! آن وقت، دوستداران صدای او پیش من می آمدند و از من می خواستند او را قانع کنم تا چیزی بخواند و چقدر هم قشنگ می خواند. زندگی با افراد هنرمند البته آسان نیست، چون هنرمندان حقیقی در ارتباط با واقعیات زندگی بسیار حساسند و با کوچکترین

مسأله ای آزرده خاطر می شوند.

□ این حرف شما مرا یاد گفته همسر یکی از هنرمندان معروف تئاتر می اندازد که وقتی از او درباره علل شکست ازدواجش پرسیده بودند، گفته بود: او پیش از من با هنرش ازدواج کرده بود!

■ ولی برای من چنین نبود. بنان همه چیز داشت. از تربیتی صحیح و اصولی برخوردار بود. ظاهری دلپذیر داشت. بسیار خوش لباس بود. در هنر خود یگانه بود. علاوه بر این بسیار بذله گو و مجلس آرا بود. من عوامل هنرمندانه او را کاملاً درک می کردم، و او هم این را می دانست. زمانی که با هم ازدواج کردیم، تمام عیار، مرد زندگی شده بود. او واقعاً مرد زندگی بود. و فکر می کنم لااقل بخشی از این برخورد او، نتیجه رفتار من بود.

□ از پله ها که بالا آمدم، آواز پرشکوه بنان مرا عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. این باز صدای بنان را در خانه خود او می شنوم. اینجا به ابتکار و همت شما همه چیز تازه است. از بدو ورود، همه جا یاد و یادگارهای بنان را می بینم. صدای بنان، تصویر ذهنی خاصی به دست می دهد که واقعاً وصف ناپذیر است. غیر از بنان به صدای چه خواننده ای گوش می کنید؟ ■ در این خانه جز صدای بنان صدایی نیست!

□ اخیراً شنیدم که گروهی از دانشمندان خارجی، روی صدای بنان تحقیق می کنند. یکی از آنها در مصاحبه ای گفته که واقعاً جنس صدا و کیفیت حنجره او بی نظیر است.

■ بله، صدای بنان را باید در طیف وسیعتری دید. من هم شنیده ام که دارند از نظر صداشناسی، روی صدایش مطالعه می کنند.

□ دوستداران بنان، چگونه می توانند، از موهبت صدای او بهره مند شوند؟ می دانید که نوارهای او در دسترس نیست؟

■ از وزارت ارشاد بپرسید. فقط وزارت ارشاد است که می تواند مجوز ضبط و پخش صدای بنان را صادر کند. شاید در هر ماه، چندین تلفن داشته باشم از اشخاص مختلف، که خانم بنان! ما نوارهای استاد را می خواهیم، به هر در زده ایم، نواری از استاد در دسترس نیست. بعضیها هم واقعاً عصبانی اند که آخر کجا باید برویم. چرا نوارهای این مرد (بنان) در دسترس نیست. اما من جز شرمندگی، و عذرخواهی پاسخی ندارم. واقعاً تلخ است، اما واقعیت دارد، در شرایطی که نوارهای مبتذل وارداتی، همه جا در دسترس است، واقعاً نمی دانم، چرا مسئولان محترم کاری نمی کنند.

بنان سبک و مکتب خاص خود را داشت. آواز اکثر خوانندگان تلفیقی از ظاهرزاده و ظلی و بنان است. اکثر آنها نتوانسته اند سبک جدیدی به وجود بیاورند. به نظر من هر کس باید بعد از آن که به پختگی رسید، از خودش مایه بگذارد و سبک خودش را عرضه کند. این روزها تلویزیون را که باز می کنید، فکر می کنید، شجریان دارد می خواند، ولی شجریان نیست؛ گاهی هم فکر می کنید ایرج دارد می خواند، ولی ایرج هم نیست. اینها کسانی هستند که تعلیم گرفته اند ولی نتوانسته اند راه

مستقلی برای خودشان پیدا کنند.

من فکر می‌کنم که بنان موقع خواندن خودش را با مجموعهٔ بی‌امونش تطبیق می‌داد. اگر دیلمان می‌خواند، خودش را در منطقهٔ دیلمان احساس می‌کرد، تمام مناظر و چشم‌اندازهای آن ناحیه را پیش چشم مجسم می‌کرد. حرکت صبحگاهی رمه‌ها و هی‌هی شبانان و سبزی و خرمی مراتع را پیش چشم می‌آورد و آن وقت با احساس عمیق و با توجه کامل به مفهوم و تصاویر شعر، می‌خواند. به همین دلیل اسم کتابش را «از نور تا نوا» گذاشته‌ام. برای اینکه بنان اهل نور است و «نوا» هم نام دستگاهی است و هم به مفهوم صدا و آواز است.

□ مگر بنان در منطقه نور زندگی کرده بود؟

■ نه، ولی گهگاه به آنجا می‌رفت. پدرش در «انگه‌رود» مسجد بزرگی ساخته است و هنوز خانهٔ شخصی پدر بزرگش در آنجا برقرار است.

□ می‌گویند بنان در خوانندگی و ادای تحریرها، تحت تأثیر صبا بوده است. خود او در این باره چه نظری داشت؟

■ ممکن است که بنان، تحت تأثیر ساز هم قرار می‌گرفته و این مختص به صبا نبود؛ اما او پیش از هر چیز از درون خودش الهام می‌گرفت. البته در هر برنامه‌ای که اجرا می‌کرد، خودش را با محیطش وفق می‌داد. مثلاً یک ماه در ناحیهٔ بختیاری زندگی کرده تا بتواند اصطلاحات و حال و هوای نغمه را درست بگیرد و درست تلفظ کند. بنان شعر هم که می‌خواند، با تمام وجودش شعر را حس می‌کرد. شما اگر رویه روی بنان می‌نشستید و بنان شروع به خواندن می‌کرد، حتی اگر مایه‌های بالا را هم می‌خواند، امکان نداشت در شونده تأثیر نامطلوبی بگذارد. همیشه موقع خواندن لبخند ملایمی روی لبهایش بود. روزی از او پرسیدم: «چرا همیشه موقع خواندن لبخند می‌زنی؟» سرش را تکان داد و گفت: «من این لبخند را به این آسانیا به دست نیآورده‌ام!» گفتم: «منظورت را نمی‌فهمم! لبخند زدن که کار مشکلی نیست.» گفت: «از آن زمان که شروع به خوانندگی کردم، هر روز دو، سه ساعت جلو آینه می‌ایستادم و ضمن خواندن، حرکات چهره‌ام را زیر نظر داشتم و کنترل می‌کردم، که آیا وقتی دهانم را برای خواندن باز می‌کنم، وقتی مایه‌های بالا را می‌خوانم و یا وقتی بم می‌خوانم، چه حالتی زیباتر است، به طوری که قیافه‌ام برای کسی که مرا نگاه می‌کند و می‌خواهد آواز مرا بشنود، نامطبوع نباشد.» آن وقت بود که منظورم را فهمیدم. او به تمام دقائق کار خوانندگی‌اش و کوچکیترین مسائل مربوط به خوانندگی (حتی حالت چهره و نگاه) را مورد توجه قرار می‌داد و این در حالی است که بسیاری از خوانندگان ما موقع خواندن به قدری به عضلات چهره و گردن خود فشار می‌آورند که در شونده، تأثیر نامطلوبی می‌گذارد.

به هر حال، بنان واقعاً عاشق کارش بود و نشان می‌داد که ابعاد مختلف کار خودش را به خوبی

می‌داند و به آن توجه دارد. در اینجا لازم است توضیحی بدهم: من در اظهار نظر دربارهٔ جنبه‌های فنی کار بنان هیچ گونه صلاحیتی ندارم و صرفاً به عنوان کسی که ۲۲ سال با او زندگی کرده، می‌توانم اظهار نظر کنم. سخن گفتن دربارهٔ جزئیات کار او در حد من نیست و من تنها می‌توانم بگویم که او به گواهی اهل فن، یکی از چهره‌های برجسته موسیقی ملی ماست.

□ در مدتی که بیمار بود و نمی‌توانست بخواند، از نظر روحی چه حالی داشت؟

■ در شروع بیماریش، هر وقت فرصتی دست می‌داد، (در اتاق کارم یاد و یادگارهای بنان بود) گاهی با نوارها و رومی‌رفتم، فرضاً می‌خواستم نوازی ضبط بکنم. به هر حال آنجا مشغول بودم. یک روز، به طور ناگهانی، بلند شدم و آهسته رفتم توی اتاق خواب، دیدم دراز کشیده و به پهنای صورتش اشک می‌ریزد، فهمیدم که شنیدن یکی از نوارها رویش اثر گذاشته. از او نپرسیدم چرا گریه می‌کنتی؛ می‌دانستم که چه احساسی دارد. از اتاق بیرون آمدم. غرق عوالم خودش بود. خوب می‌دانست «کاروان» را در چه سالی ضبط کرده، با چه افرادی، در چه حالتی... مثلاً می‌گفت: آقای ملاح این آهنگ را ساخته و شعرش را نواب صفا گفته است. موسیقی رؤیای هستی او بود، این نوار دوباره به آن رویاها دامن زده بود. هر ترانه و آوازی در واقع زبان حال خودش بود و تمام جزئیات ماجرا یادش بود. من آمدم این اتاق و ضبط را خاموش کردم. یا صدایی غم‌لود گفتم: چرا نوار را خاموش کردی؟ و از من خواست که آن را از نو بگذارم. چند دقیقه بعد که بالای سرش آمدم، دیدم، با این نوار زمزمه می‌کند. بعضی وقتها مخصوصاً نوازی می‌گذاشتم که سر شوق بیاید و بخواند و دقیقاً هم همین‌طور بود. وقتی به گذشته‌های برمی‌گشت، دلش می‌گرفت. از گذشته‌های پرشور، تنها خاطراتش باقی مانده بود. بیشتر دوستانش (مانند صبا، خالقی، محجوبی، نهرانی) دیگر نبودند. وقتی تنهایی نوازی را زمزمه می‌کرد، دلم به درد می‌آمد، چون می‌دیدم، همه تنهایش گذاشته‌اند. دیگر محجوبی و صبا نیستند که با او ساز بزنند. واقعاً بیشتر ناراحتی به خاطر از دست دادن دوستانش بود. نه به خاطر اینکه خودش دیگر نمی‌توانست بخواند. بنان می‌توانست بخواند، ولی در نبودن آن دوستان پرشور و حال، دیگر آن حال و حوصله را نداشت. لابد می‌دانید که زمان قطعی از رادیو قهر کرد و دیگر سرکار نرفت. بعد از انقلاب، چندین بار برای همکاری دعوتش کردند، ولی او دیگر آن قدرت و حوصله سابق را نداشت. اینجا و آنجا، نوشته‌اند که بنان این اواخر دیگر نمی‌توانست بخواند. من نوارهایی از او دارم که این اواخر گاهی که دور هم بودیم، خوانده؛ می‌دانید که بنان در ۷۴ سالگی فوت کرد.

□ در مورد بنان گفته‌اند که هیچ‌کس مانند او قادر به خواندن مایه‌های بم در حد دو دانگ نبوده است...

■ بنان حتی تا این اواخر تا هفتاد سالگی کاملاً

می‌خواند. او آوازی در دستگاه چهارگاه دارد که روی صدای ظلی خوانده است. ماجرا از این قرار بود که بنان با ظلی شرط می‌بندد که روی صدای او بخواند. در آن موقع حقوق بنان ۴۰ تومان بود. ظلی می‌گوید، نمی‌توانی. آن وقت بنان روی حرفش می‌ایستد... بعد خود ظلی بلند می‌شود، بنان را در آغوش می‌گیرد و صمیمانه می‌گوید: من شرط را باختم!

از وقتی کلنل وزیری و خالقی تشخیص دادند که بنان بهتر است پایینتر بخواند، او ترجیح داد که صدایش را پایین بیاورد. خوب خیلی‌ها هستند که فریادشان ممکن است تا کوه البرز هم برود، ولی شعرشان نه مفهوم است و نه صحیح. امروز دیگر، بالا خواندن، [به تنهایی] هیچ لطفی ندارد. صدا باید گرم و مطبوع باشد، ملاحظه داشته باشد.

□ در این اواخر، با رادیو همکاری نداشت؟

■ نه، بعد از آنکه از رادیو کناره گرفت، انقلاب پیروز شد. او همیشه آرزو داشت، تحولی صورت بگیرد. یعنی در واقع به نوعی انقلاب هنری اعتقاد داشت. بارها می‌گفت که کاش یک انقلاب هنری بشود. من می‌گفتم «انقلاب هنری» یعنی چی؟ می‌گفت دلم می‌خواهد که خدا یک قدرتی به من بدهد تا این افراد ناآگاه و بی‌صلاحیت را که مستخرگی و عربده جویی را با موسیقی یکی گرفته‌اند، از رادیو و تلویزیون بیرون بریزم. گفتم امکانش هست؟ خندید و گفت: نمی‌دانم، ولی این آرزوی من است. او در آخرین مصاحبه‌اش گفت که در هر انقلابی، بی‌شک آشفته‌گیها و نابسامانیهایی وجود دارد و چون همه چیز در حال دگرگونی است، نارساییهایی هم در کار خواهد بود. ولی به تدریج اوضاع روبه‌راه خواهد شد و هنر و فرهنگ هم سروسامان خواهد گرفت. وقتی فلان و بهمان، و آن موج عظیم خوانندگان بازاری، یکی، یکی، از مملکت خارج شدند: بنان گفت: به آرزویم رسیدم. خیلی دلم می‌خواست اینها بروند و دست از سر موسیقی ما بردارند. واقعاً هر کسی از خانه پدریش قهر می‌کرد، می‌آمد به رادیو و تلویزیون و آنجا را به لجن می‌کشید. مثل موریانه همه چیز را از درون جویده بودند و موسیقی سنتی را کنار گذاشته بودند. این اواخر، (بعد از انقلاب) بعضی آهنگها را از رادیو و تلویزیون گوش می‌کرد، مرا صدا می‌کرد و می‌گفت: این سرود راتازه ساخته‌اند، نمی‌گویم بی‌نقص است، ولی این بچه‌ها واقعاً خوب کار می‌کنند. احساس کردم خوشحال است و به آرزویش رسیده است. نگران این نبود که چرا نوار خودش را نمی‌گذارند. می‌گفت باید منتظر بود، همه چیز دارد درست می‌شود. خیلی از این موضوع خوشحال بود که در زمینه هنری، تحولی پیدا شده و بچه‌ها دارند راه می‌افتند. خوشحال بود از اینکه محیط برای رشد و شکوفایی استعدادها، آماده شده و دسته بندیها و باندهای موسیقی متلاشی شده‌اند.

□ خواننده‌های مورد علاقه بنان چه کسانی بودند؟

بنان، صدای ادیب خوانساری و طاهرزاده را خیلی دوست داشت و صدایشان را گوش می کرد و گاهی عین آنها تقلید می کرد. یعنی چشمتان را هم می گذاشتید، فکر می کردید که ادیب خوانساری دارد می خواند.

□ آیا نوارهایی از این گونه لحظه های او و یا آوازهایی که در مجافل خصوصی خوانده، دارید؟

■ نه. ولی ای کاش هر چه می خواند، ضبط می کردم. البته من از همان اولین سالهایی که با هم زندگی می کردیم، یادگارهای او را جمع می کردم. او عاشق جدول بود. وقتی جدول را حل می کرد، اطراف آن را حاشیه نویسی می کرد. امضاء می کرد، چیزهایی می نوشت. من همه اینها را جمع می کردم. یک روز برسید: چرا اینها را قیچی می کنی.

گفتم: دوست دارم که همه اینها را داشته باشم. ای کاش، بی آنکه متوجه بشود، صدایش را ضبط می کردم اما افسوس! این کار را نکردم.

□ می دانیم که آقای شجریان، علاقه زیادی به آوازه های بنان دارد و همه جا با تحسین از او یاد کرده است. آیا شجریان از آموزشهای بنان هم برخوردار بوده است. لطفاً کمی هم از روابط شجریان و بنان بگویید.

■ یک روز توی دفتر برنامه گلهای کنار بنان نشسته بودم. یکی آمد به بنان گفت آقا جوانی آمده، می خواهد صدایش را تست کنید. چند لحظه بعد جوانی از در وارد شد و با ادب جلو بنان ایستاد. بنان پرسید شغل شما چیست؟ گفت: معلم هستم. بنان سوال کرد چرا می خواهی شغل باارزش معلمی را رها کنی و خواننده بشوی؟ گفت راستش به این کار علاقه مندم. آن وقت بنان لبخندی زد و گفت: راه درازی را در پیش داری؛ راهی مشکل و پرفراز و نشیب، آیا می توانی از پس دشواریهای راه برآیی؟

جوان درحالی که سرش را زیر انداخته بود و تا بناگوش سرخ شده بود، گفت: بله. می توانم. چون این کار را دوست دارم.

بعد بنان او را پیش معلم آواز فرستاد و به هر حال، کار آموزش را به طور جدی دنبال کرد و امروز، او بهترین خواننده ایران است.

یکی دو سال بعد از آن ماجرا، روزی با بنان به استودیو گلهای رفته بودیم. بنان در آن موقع، هفته ای دو روز برای نظارت بر ضبط برنامه ها به استودیو می رفت و از اتاق فرمان بر کار خواننده ها نظارت می کرد و مراقبت می کرد که خواننده ها خارج (فالش) نخوانند. دو سه بار به همان جوان که نام «سیاوش بیدگانی» را برگزیده بود، برخوردیم. او واقعاً زحمت کشیده بود و خوب می خواند. یادم می آید، یک روز بعد از پایان برنامه، بنان از او پرسید:

امشب برنامه ای نداری؟

گفت:

نه استاد!

■ این اواخر (بعد از انقلاب) که بعضی آهنگها را از رادیو و تلویزیون گوش می کرد می گفت: این سرود را تازه ساخته اند. نمی گویم بی نقص است ولی این بچه ها واقعاً خوب کار می کنند

■ سالها پیش بنان به سیاوش بیدگانی گفت: راه درازی در پیش داری. می توانی از پس دشواریهای برآیی؟

سیاوش گفت: بله، چون این کار را دوست دارم. او (شجریان) امروز بهترین خواننده ایران است.

■ وقتی موج عظیم خوانندگان بازاری و مبتذل از کشور خارج شدند، بنان گفت: به آرزویم رسیدیم!

بنان به او گفت، امشب جایی مهمانم، تو هم با ما بیا و او هم پذیرفت. و به اتفاق به آن مهمانی رفتیم. گویا آقای میرنقیسی آن شب ویلن می زد. بنان از شجریان خواست که چیزی بخواند و او هم خواند. بعد بنان او را تشویق کرد و از او خواست که قدر هنرش را بداند و از آفتابهایی که بر سر راه خواننده ها

و به طور کلی هنرمندان هست، در امان بماند. او هم واقعاً نشان داد که شایستگی لازم را دارد.

□ نظر بنان درباره شجریان و شیوه خوانندگی او چه بود.

■ بنان معتقد بود که او از صدای خوبی برخوردار است و واقعاً زحمت کشیده؛ اما در ضمن، از شیوه ادای کلمات و شعرخواندن او انتقاد می کرد و می گفت گاهی شعرها را جویده و نامفهوم ادا می کند.

اما شجریان امروز خواننده ای است توانا و مقام خاصی دارد. جز او هم کسی را (دست کم تا سالهای سال) نداریم و باید قدر او را بدانیم و احترامش را (و در واقع احترام هنرش را) داشته باشیم. من به سهم خودم احساس می کنم که شجریان در کار خودش همواره پیشرفت کرده است.

□ بعضی ها معتقدند که خواننده نباید واقعاً شعرا با همان صراحت و وضوح که هنگام دکلمه ادا می کنند، بخواند، بلکه باید کلمات را به صورت مبهم بیان کند. یعنی به نوعی آن را صیقل بدهد و تنها سایه ای از آن را به شنونده منتقل کند.

■ تکلیف شعر و شنونده شعر چه می شود؟ آیا نباید شعر مفهومی داشته باشد و با مخاطب خود رابطه برقرار کند. نه، من چنین اعتقادی ندارم. خواننده موظف است پیام شاعر را به مخاطب برساند. و طوری نباشد که شنونده، کتاب حافظ یا سعدی را دستش بگیرد و یا از بغل دستی اش پرسد: آقا بیخشید ایشان چه فرمودند؟

□ آیا شجریان و خوانندگان دیگر، از آموزشهای بنان بهره جسته اند؟

■ شجریان، شاگرد بنان نبوده است، ولی



غیرمستقیم و در ابتدا از طریق نوارهای او از بنان تأثیر پذیرفته، که در نوارهای اولیه اش، پیداست. اخیراً هم نوعی بازگشت به شیوه بنان در اجراهایش ملاحظه می شود. که البته در این زمینه بهتر است اهل فن نظر بدهند. اما درباره شاگردان بنان، باید بگویم که او در هنرستان موسیقی شاگردان مختلفی داشت که دقیقاً از کم و کیف کار آنها اطلاعی ندارم. اما دو سه نفر به طور خصوصی از آموزشهای بنان استفاده کرده اند که از آن میان می توانم به آقای ابراهیمی و آقای کاوه دیلمی اشاره کنم. کاوه دیلمی، از ۱۲ سالگی روی سبک بنان کار کرده (البته از روی نوارهای او) و آن طور که خودش می گوید، گوشش فقط به آواز بنان خو کرده و به سبکهای دیگر علاقه ای ندارد.

یادم می آید که شجریان هر وقت به منزل ما می آمد، ساعتها با بنان به بحث و گفت و گو مشغول می شد و در واقع از شگردها و تجربیات خوانندگی بنان استفاده می کرد. مثلاً می پرسید: استاد شما این تحریر را چگونه ادا می کنید، یا این گوشه را چطور می خوانید و خلاصه بحث آنها همه اش در اطراف موسیقی و دقایق خوانندگی دور می زد و انگار هرگز از این کار خسته نمی شدند!

□ بنان غیر از موسیقی به چه چیزهای دیگر علاقمند بود؟

■ نقاشی و خط را خیلی دوست می داشت، خط را از پدرش تعلیم گرفته بود. خودش تعریف می کرد: خیلی دوست داشتم که پدرم برایم خودنویس بخرد، اما او به من گفته بود: هر وقت توانستی با جوب کبریت، آن چیزی را که من می گویم، بنویسی، برایت خودنویس می خرم؛ و بنان با زحمت و تلاش، این کار را کرده بود. می دانید که او خط زیبایی داشت و در نوشتن خط شکسته، واقعاً دستی داشت. به نقاشی هم فوق العاده علاقمند بود و دید جاملی نسبت به نقاشی داشت.

□ این اواخر، وقت خود را چگونه می گذرانند؟

■ موقعی که حالش خوب بود، گاهی برای خرید و یا دیدار دوستان بیرون می رفتم. از دیدن مناظر و طبیعت غرق لذت می شد. واقعاً کمتر کسی را دیده ام که مثل او از دیدن طبیعت این قدر لذت ببرد. اهل سیر و سیاحت بود و از دیدن تابلوهای نقاشی لذت می برد. توی خانه بیشتر وقت خود را با مطالعه و شنیدن موسیقی و گفت و شنودهای روزمره می گذراند.

□ از آخرین خاطرات خود از بنان بگویید.

■ حالت جسمانی اش به شدت بحرانی شده بود. قدرت شناساییش را از دست داده بود؛ اما مرا تا آخرین دقایق می شناخت. هیچ گلایه ای نداشت. البته تا آخرین لحظه درد نداشت. من به شدت نگران حالش بودم. یکی از دکترها به من گفت: بنان مثل یک شمع خاموش می شود و فقط من می دانستم. هیچکس، حتی خواهرش هم نمی دانست. فقط من می دانستم که واقعاً مثل یک شمع به تدریج رو به خاموشی می رود...